

چگونگی شکل گیری ذهنیت مجرمانه

آذر آچاک^۱

^۱پژوهشگر دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز - واحد اکسفورد

نویسنده مسئول:

آذر آچاک

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال ششم)
شماره ۲۲ / زمستان ۱۳۹۹ / ص ۳۲-۴۲

چکیده

انسان به عنوان موجودی کاملاً منعطف از جامعه ای که در آن زندگی می کند و تاثیر می پذیرد و ذهنیت وی به نوعی منعکس کننده ی جامعه و محیط اطراف می باشد. ذهنیت انسان با توجه به محیط اطراف و جامعه ای که در آن زندگی می کند تعریف می گردد. از این رو ذهنیت مجرمانه نیز می تواند تحت تاثیر جامعه، محیط اطراف و دیگر عوامل دخیل در زندگی یک فرد شکل بگیرد. از این بر آنیم تا با بررسی شکل گیری یک ذهنیت مجرمانه و عوامل دخیل در آن چگونگی نمود این مسئله را تشریح نماییم. در خلاصه ای از نتیجه می توان گفت بر اساس نظریه های جامعه شناختی و روانشناختی که در فوق مورد بررسی قرار گرفت باید گفت بیشتر دلایل شکل گیری ذهنیت مجرمانه تحت تاثیر عوامل روانشناختی و جامعه شناختی می باشد، تحت این عنوان که ذهن منعکس کننده ی یک جامعه می باشد چرا که در آن جامعه رشد می کند و راه خود را انتخاب می کند.

کلید واژگان: جرم، ذهنیت، جرم شناسی، روانشناختی، مجرم

مقدمه

یک ذهنیت در پرتو جامعه و خانواده شکل می گیرد و باید گفت ذهن انسان به دلیل تاثیر پذیری بالا از محیط اطراف می تواند انعکاسی از محیط اطراف، تفکرهای موجود در یک جامعه، خود جامعه و هنجارهای آن باشد. لذا می توان گفت شکل گیری یک ذهنیت به تمام موارد پیش گفته بستگی دارد. یک ذهن مانند یک لیوان خالی است که در طی زمان و در برخورد با محیط اطراف و جامعه (با تمام مسائلی که میتواند در کی جامعه وجود داشته باشد؛ اعم از فقر، بیکاری، سیستم نادرست جمعیتی و بسیاری از مسائل دیگر که میتوان از بدر تولد تا انتهای عمر گریبان گیر یک فرد باشد و بر ذهن او تاثیرات خود را بگذارد) پر می شود. با توجه به این توضیحات باید گفت شکلگیری یک ذهنیت مجرمانه نیز میتواند متأثر از همین موارد باشد. اگر به صورت روانشناختی به قضیه نگاه کنیم می توانیم ببینیم یک جرم ابتدا به امر در ذهن یک فرد تشکیل می شود. اگر آن تفکر جرم که تنها در ذهن است حالت بیرونی پیدا کند یعنی فرد ذهنیت مجرمانه ی خود را عملی کند، مرتکب جرم شده و می بایست مجازات گردد اما اگر تفکر جرم در همان ذهن باقی بماند و فقط حالت درونی داشته باشد اتفاقی رخ نمی دهد و فرد یک مجرم به حساب نمی آید تا آن تفکر را به حالت بیرونی انتقال ندهد. یک ذهنیت مجرمانه می تواند بسترهای مختلفی داشته باشد که اگر بخواهیم برخی از آن ها را نام ببریم از قبیل فقر، محیط بزهکار، سیستم نادرست مدیریتی در جامعه، قوانین نادرستی که خود مولد جرم باشد و غیره. در این مقاله بر آنیم تا با تشریح مسائل گوناگونی از بسترهای ذهنی جرم و جامعه ای که ذهن در آن پرورش می یابد، چگونگی شکلگیری یک ذهنیت مجرمانه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. این مقاله با تحلیل نظریه های مختلف در زمینه جرم و عناصر تشکیل دهنده ی آن و همچنین چگونگی ورود یک تفکر مجرمانه در ذهن فرد قصد دارد شکل گیری یک ذهنیت مجرمانه را تشریح نموده و بر ساخت های آن را نشان دهد.

۱- مفهوم جرم در پرتو شکل گیری

در تعریف جرم نمی توان بسیار صریح بود چرا که علاوه بر تعاریفی که قوانین از جرم دارند اندیشمندان نیز تعاریفی ارائه کرده و بر آن تاکید دارند. شاید هیچ واژه ای در فرهنگ حقوقی و جرم شناسی به اندازه واژه جرم، از تعریف گریزان نباشد. بخشی از این اتفاق ناشی از تعریف مدور این واژه است. به طور مثال در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی اجماع هر فعل یا ترک فعلی است که توسط حاکمیت با مجازات همراه می شود «بدین سان، در قانون جرم تعریف ذاتی و فی نفسه ندارد، بلکه متکی و منوط به وجود مجازات است. علاوه بر این، اختلاف نظرهای فراوانی پیرامون این موضوع وجود دارد که چه رفتارهایی را با ضمانت اجرای کیفری همراه کنیم تا وصف جرم به خود بگیرند. در نتیجه، می توان گفت با نسبت فرهنگی و تاریخی و تا حدی دلبخواهی و اختیاری در چپستی جرم و مصادیق آن مواجهیم. در واقع چون هیچ تعریف عینی از جرم و اینکه چه رفتاری جرم محسوب می شود وجود ندارد، هر تعریفی از جرم قابل توجه و ریشه در بنیادهای فکری معرف آن دارد. نظریه های جرم شناسی در تعریف جرم را می توان با توجه به دو ویژگی بررسی کرد: اول اینکه، نظریه های جرم شناسی در شناخت جرم قائل به بافتار قانونی هستند یا بافتار فراقانونی و دوم اینکه، از منظر نظریه های جرم شناسی آسیب به چه چیز با چه کسی و با چه کیفیتی باید جرم تلقی شود؟

در مورد موضوع اول، برخی از متون جرم شناسی در نقطه شروع تحلیل های خود تعریف قانونی جرم را پذیرفته اند و جرم را هر رفتاری می دانند که در قانون با مجازات همراه باشد. نظریه پردازان مکتب کلاسیک کمی فراتر رفته اند و جرم را «فعل یا ترک فعل عمدی در نقض قوانین کیفری تلقی می کنند که بدون هیچ دفاع و توجیهی ارتکاب یافته و توسط حاکمیت با مجازات همراه می شود.» (هنر و میلوانوویچ^۱، ۱۹۹۶: ۹۹). اندیشه عمدی بودن رفتار ناشی از دیدگاه کلاسیک در مورد انسان است، مبنی بر اینکه انسانها افرادی محاسبه گر و عقلانی هستند و بر مبنای سود و زیان اقدام به انجام رفتار می نمایند. به معنای دیگر باور به آزاد بودن انسان در انتخاب یکی از گزینه های پیش رو منجر به تعریف جرم در بستر عنصر معنوی و پذیرش مسئولیت کیفری برای وی می شود. برخی دیگر از تعاریف در مورد جرم نه با تکیه بر انسان، بلکه ناشی از مفروضات مدرنیستی در مورد جامعه است. این اندیشه ها، ترتیب بندی می شوند از دیدگاه | کلاسیک که در شناخت جرم قائل به اجماع است و باعث می شود حاکمیت اقدام به تعریف جرم نماید (مانند تعریف دور کیم از جرم) تا دیدگاه تضاد و انتقادی که جرم را برساختی اجتماعی در جهت تأمین منافع قدرتمندان می داند و در نتیجه با رد گزینش گری قانون گذار در جرم انگاری، اعتقاد به بافتاری فراقانونی در شناخت جرم دارد که به موجب آن باید برخی جرم انگاریها و جرم زدایی ها صورت گیرد. بدین ترتیب، برخی نظریه ها قائل به بافتار قانونی در تعریف جرم هستند و صرفا رفتارهایی را جرم تلقی می کنند که در قانون با ضمانت اجرای کیفری همراه هستند و بسیاری از نظریه ها، بافتاری فراقانونی در هستی جرم را مدنظر قرار می دهند و بدین سان خود را از چارچوب نگاه رسمی خارج می کنند و در پی تغییر در سیاهه جرایم هستند.

جرم شناسان پست مدرن با پذیرش دیدگاه اخیرالذکر، جرم را چیزی ورای نقض قوانین نوشته که از وفاق اجتماعی حول ارزش ها و هنجارها منتج شده است، می دانند. تعاریف قانونی از جرم، صرفاً مجموعه های انتخابی از صدمات و بی عدالتی ها هستند. نظریه پست مدرن استدلال می کند که تعاریف قانونی جرم، از بررسی بافتار یا معنای جرم ناتوان است و جنبه های تکاملی و دائم التغییر گفتمان را که منجر به ساخت و تفسیر اینکه چه اشکالی از گفتمان مجرمانه هستند را در نظر نمی گیرد و هم چنین تفاسیر قانونی از جرم در درک و بررسی اوضاع و احوالی که به موجب آن گفتمان فعال انسانی مجرمانه می شود ناتوان است (باک^۲، ۱۹۹۹: ۲۷). جرم شناسان پست مدرن با جامعه شناسانی موافق اند که جرم را برساختی اجتماعی و به عنوان صدمه و خسارت محسوب می کنند و منبع اصلی این صدمه را ساختار قدرت با تأکید بر زبان می دانند. روابط نامتناسب قدرت مبتنی بر ساختارهای تمایز شرايطی را فراهم می کند که جرم را به عنوان صدمه تعریف می کند. بدین سان این جرم شناسی برای جرم و قانون به عنوان معرف آن، حقیقت ذاتی قائل نیست، موضوعی که متأثر از پست مدرنیسم است. در پست مدرن حقیقت امر ثابتی نیست و در جهان واقعی وجود ندارد. حقیقت ناشی از عملکرد انسانها در جهان خارج است. هیچ امری اعم از جرم، حقیقت ذاتی ندارد و شناخت هر متنی بستگی به ذهن و اندیشه خواننده آن دارد که این ذهن نیز در زنجیرهای زمانی و مکانی است. به معنای دیگر، محقق زمانی که با واقعیت ذهنی خود زندگی می گذراند، آن واقعیت را بخشی از حقیقت ناپیوسته ی وجودی موضوع مورد مطالعه قلمداد می کند و در مقابل، مخالفان آن رویکرد را انسانهای نا آگاهی خطاب می کند که غرق در برداشت های سوء گیرانه خود شده اند و امیدی به بازگشت آنها از دریای موج چهل مرکیشان وجود ندارد؛ حال آنکه رقیب نیز همین برداشت را دارد. این باور جرم شناسان پست مدرن منجر به نسبی گرایی در شناخت جرم و متعاقباً انکار قانون به عنوان حقیقت نهایی برای شناخت جرم توسط آنها می شود؛ نتیجه ای که با کمی تعمق قطعه دور از واقعیت نبوده و منجر به تغییر نگاه نسبت به قانون به عنوان کتاب عقلانی بشری می شود. برای نمونه در تعریف جرم از منظر نویسندگان ایرانی، برداشت های متفاوتی وجود داشته است. نویسندگانی که ذهن خود را با حقایق حقوق غربی ساخت بندی کرده اند، با نصب العین قرار دادن اصل قانونی بودن جرم، وجود هر چیزی غیر از قانون را برای تعریف و شناخت جرم غیر قابل قبول تلقی می کنند و بر این باورند که تنها معرف جرم، قانون است و از طرف دیگر فقهایی که غیر از دیدگاه اسلامی خود وجود هیچ شناختی را بر نمی تابند مردم را ملزم به آگاهی از کلیهی کتب فقهی می دانند. چه راحت برترین اصل حقوقی که پایه های عدالت کیفری را تشکیل می دهد، بازپچه به ظاهر اندیشمندان حقوقی می شود. چگونه جرم را تعریف و مصادیق آن را شناسایی کنیم، حال آنکه تکلیف بر ما روشن نیست. مگر نه آن است که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست؟ قانون، کدامین قانون که بین متخصصان آن، مفهوم و تعریف روشنی ندارد. (ایرندآبادی، گلدوزیان، ۱۳۹۷، ص ۲۴)

حتی اگر در قوانین ایران به رغم ارجاعات مکرر به شرع، قائل به اصل قانونی بودن جرم باشیم، باز هم به نظر می رسد، مضحک ترین اصلی که در حقوق کیفری وجود دارد، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است. قانون مملو است از کلمات تفسیر بردار که در این تفاسیر، هر مفسری تفسیر خود را حقیقت نهایی و مطابق با اراده خداوند، وجدان جمعی جامعه و عدالت تلقی می کند.

۲- ذهنیت مجرمانه و آغاز جرم

علاوه بر رفتار، نیت مرتکب باید به موضوع جرم نیز تعلق گیرد؛ مثلاً رفتار مجرمانه ی جرایم سرقت، کلاهبرداری، خیانت در امانت و تخریب، همگی بر مال واقع می شوند قتل، ضرب و جرح، آدم ربایی و تهدید نیز بر انسان زنده و جعل بر سند و نوشته، تحقق می یابند. قانون گذار ایرانی نیز در ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی لزوم علم به موضوع در تحقق عنصر روانی جرایم عمدی را مورد تأکید قرار داده است. افزون بر این ماده، قانون گذار در بند ب ماده ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی و در بحث قتل نیز علم به موضوع را لازم دانسته و جهل به آن را موجب خروج قتل از حالت عمدی آن نموده است

لزوم علم به موضوع جرم، امری بدیهی و آشکار است. مرتکبی که گاهی او به موضوع جرم تعلق نگیرد، نمی تواند قاصد باشد، زیرا هدف اصلی تمامی مجرمین اعمال رفتار مجرمانه خود به موضوعات مشخص است و بدیهی است که اگر مرتکب از وجود موضوع، آگاه نباشد، نمی تواند قصد ارتکاب رفتار بر آن موضوع را نموده و در نتیجه وجود اندیشه و قصد مجرمانه در او منتفی خواهد بود. برای فهم این قسمت از قصد مجرمانه، لازم است که موضوع جرم را در هر جرمی به صورت دقیق و واضح مشخص نموده و سپس از لزوم وجود علم بر آن موضوع، سخن گفته شود؛ مثلاً در سرقت، کلاه برداری، خیانت در امانت و تخریب که موضوع جرم، مال متعلق به غیر است، مرتکب هم باید به مالیت شیء مورد نظر و هم تعلق آن به دیگری عالم باشد. پس اگر شخصی مالی را به تصور آنکه مالیت ندارد، بیاید و یا در صورت علم به مالیت آن، از تعلق آن به دیگری بی خبر باشد، سوءنیت لازم برای تحقق سرقت محقق نشده است؛ زیرا در هر دو حالت، قصد ربودن مال متعلق به دیگری را نداشته است. مانند آنکه کسی در هنگام ترک رستوران چتر دیگری را به تصور چتر خود بردارد (مشیل، آلن و دین، ۱۹۹۷: ۴۶۰). یا آن را با همین تصور تخریب نماید یا مال متعلق به دیگری را به گمان تعلق آن به کسی که او از جانبش وکالت یا اجازه در تصرف

دارد، بردارد یا مالی را به گمان اعراض صاحبش از آن، تخریب کرده و یا بفروشد: که در تمامی این موارد، به دلیل عدم آگاهی مرتکب به موضوع جرم، سوءنیت وی منتفی بوده و لذا جرایم سرقت، تخریب و انتقال مال غیر محقق نخواهند شد (مشیل، آلن و دین، ۱۹۹۷: ۸۰). در جرایم علیه اشخاص نیز قاتلی باید به انسان بودن قربانی و حیات او به عنوان موضوع جرم آگاه باشد. جرم قتل عمدی بی تردید تنها بر انسان زنده واقع می شود و تعلق وصف عمدی بودن به قتل، مستلزم علم مرتکب به اعمال رفتار مجرمانه بر انسانی زنده است. لذا اگر مرتکب انسانی را به تصور اینکه حیوان است یا به گمان آنکه قبلا فوت کرده است، بکشد، نمی توان وی را قاصد دانست، زیرا در آن حال، وی تنها قصد کشتن حیوان با مرده ای را داشته است. احتمال و ظن نیز در این حالت نمی تواند جایگزین علم و آگاهی گردد. لذا در صورتی که مرتکب بدون آنکه به موضوع جرم آگاه باشد، تنها احتمال وجود آن را بدهد، نمی توان نیت مجرمانه ی وی را محقق دانست. مانند فردی که به سمت یک سیاهی که احتمال انسان بودن آن را نیز می دهد، شلیک کند؛ بدون آنکه قصد کشتن انسانی را بنماید یا در جرم توهین به مقدسات، امری را مورد توهین قرار دهد که مقدس بودن آن از نظر اسلام در نزد وی مشکوک و مردد باشد و یا در معاونت در قتل عمدی، سلاخی را که به دیگری می فروشد، احتمال دهد که وی آن را برای ارتکاب قتل عمدی مورد استفاده قرار می دهد یا در جرم خرید و فروش اموال مسروقه، بدون آنکه به مسروقه بودن مال آگاه باشد، به دلایلی مانند وضعیت فروشنده احتمال مسروقه بودن آن را بدهد. حقوق دانان انگلیسی نیز در جایی که علم به شرایط تحقق جرم لازم باشد، احتمال و امکان را کافی ندانسته و آن را به عنوان علم نپذیرفته اند: "اگر تام، کالاهایی را بخرد.

که حدس می زند سرقتی هستند، مرتکب هیچ جرمی نشده است، زیرا او آگاهی نداشته است که آنها سرقت شده هستند. او صرفا شک و ظن داشته: است که آنها این چنین باشند (سیمیستر و سولیوان، ۲۰۱۰: ۱۴۹).

موضوعی که در اینجا باید به آن اشاره نمود آن است که در جرم قتل عمدی چهل به وجود انسان زنده عمد را زایل می کند و دلیل تصور مرتکب اهمیتی ندارد. لذا در صورتی هم که وضعیت کنونی قربانی که تصور مرده بودن را در ذهن مرتکب ایجاد کرده است ناشی از رفتار خود مرتکب باشد، تغییری در قضیه ایجاد نمی کند، زیرا چهل به وجود یک - انسان و یا زنده بودن او، نیت مجرمانه را منتفی می سازد؛ فارغ از آنکه علت تصور نادرست متهم چه امری باشد، مانند راننده ای که در اثر تصادف با فردی، او را مرده پنداشته و سپس به علت ترس، او را از مکانی بلند به پایین پرتاب کرده و با عمل اخیر موجب مرگ او شود

یا مردی که در جریان یک دعوای خانوادگی، همسر خود را به صورت اتفاقی هل داده و. پسند از زمین خوردن اون به تصور اینکه مرده است و برای فرار از مسئولیت، خانه را آتش بزند و با همین آتش سوزی موجب مرگ همسر خود گردد. در تمامی این مثالها، مرتکب در لحظه ی انجام رفتار مجرمانه ی منجر به مرگ، علم به وجود یک انسان زنده نداشته و لذا نمی توان او را عامد دانست. اطلاق وصف قاتل عمدی به مرتکب مستلزم این مطلب است که وی اندیشه ی کشتن انسانی را تحقق بخشد. مرتکبی که قربانی را مرده می پندارد چگونه می تواند صاحب چنین اندیشه ای باشد؟

در یکی از دعوای مطروحه در انگلستان فردی متهم به قتل عمدی یک زن شد که جنازه ی او در رودخانه به دست آمده بود. علت مرگ غرق شدگی دانسته شد. مشخص شد که متهم به زن خمله کرده و او را نیمه بیهوش کرده بود و سپس به گمان آنکه فوت کرده است و از روی ترش، او را به رودخانه انداخته بود و همین امر مرگ قربانی را رقم زده بود. متهم از اتهام قتل عمدی تبرئه شده و به قتل غیرعمد محکوم شد (سیمیستر و سولیوان، ۲۰۱۰: ۱۶۹).

مطلب دیگری که موید این مطلب است، لزوم وجود سوءنیت خاص در قتل عمدی است. برای تحقق قتل عمدی سوءنیت خاص که همان قصد کشتن و سلب حیات از دیگری است نیز باید موجود باشد. آشکار است که قصد کشتن، مستلزم علم به وجود یک انسان زنده است، زیرا نمی توان، علی رغم، تصور به مرده بودن قربانی، قصد کشتن او را نمود. لذا در مثال های پیشین سوءنیت خاص نیز قطعاً منتفی است. با این همه، موضوع جرم عموماً امری قابل تجزیه است که خود از دو امر دیگر تشکیل می گردد؛ برای مثال، مال دیگری که موضوع جرم سرقت و تخریب است، شامل مال بودن و نیز تعلق آن به دیگری است که با انتفای هر یک، عنصر مادی این جرایم محقق نشده و علم مرتکب نیز لزوماً باید. به هر دو جزء آن تعلق گیرد؛ یعنی مرتکب هم به مال - بودن آگاه باشد و هم تعلق آن به دیگری. لذا هرگاه مالی را به گمان عدم مالیت داشتن بر باید یا علی رغم علم به مالیت داشتن آن، به تعلق آن به دیگری جاهل باشد، نیت مجرمانه ی وی محقق نخواهد شد. در قتل عمدی نیز مرتکب باید به موضوع جرم که انسان. زنده است، آگاه باشد و هرگاه در انسان بودن یا زنده بودن مشتبه شود، قتل واقع شده عمدی نخواهد بود. باید توجه داشت که چهل به موضوع جرم، علاوه بر زوال سوءنیت عام، سوء نیت خاص را نیز منتفی می سازد، زیرا موضوع جرم هم در نی عام و هم نیست خاص مرتکب مؤثر است؛ به این صورت که علم به آن، شرط تحقق نیست عام مرتکب است - و از طرف دیگر، قصد تحقق نتیجه نیز به معنای قصد تحقق یک پیامد از موضوع جرم - است. نتیجه آنکه، اگر آگاهی به موضوع جرم منتفی باشد، نه سوءنیت عام و نه سوءنیت.

خاص، تحقق نمی یابد. لذا در صورتی که در جرم قتل عمدی، مرتکب به وجود انسان زنده: آگاه نباشد، هم سوءنیت عام که قصد ارتکاب رفتار بر موضوع جرم (انسان زنده است، و هم سوءنیت خاص که قصد کشتن است، منتفی خواهد بود. همچنین در جرم سرقت، جهل مرتکب به تعلق مال به دیگری، هم سوءنیت عام (قصد ربودن مال دیگری) و هم سوءنیت خاص را منتفی می کند، زیرا عنصر روانی سرقت قصد محروم کردن دیگری از مال اوست و این قصد به صورت آشکاری با اعتقاد مرتکب به اینکه مال متعلق به خود او است، در تعارض است. (میر محمد صادقی، محمدخانی، ۱۳۹۲، ص ۹۳)

۳- شکل گیری ذهنیت مجرمانه در پرتو گفتمان و قدرت

به عبارت دیگر، قدرت حاکمیت با افراد و گروه های متفاوت و مخالف، کنار نمی آید و صرفا در خدمت گروه های خاص است. پست مدرنیستها همانند جرم شناسان آنارشیست، صاحب منصبان را عوامل سلطه های در نظر می گیرند که به بهای بی توجهی به دیگران در خدمت یک یا چند گروه خاص هستند (ویلیامز، ۱۳۸۳: ۱۹۰).

بر اساس این تحلیل می توان گفت: این رویکرد به ذات باوری و تقلیل گرایی اعتقاد ندارد. یعنی اولاً مجرمیت را ویژگی ذاتی و ضروری یک رفتار نمی داند. ثانیاً مخالف تقلیل گرایی یا جزء نگری است. به عبارت دیگر پست مدرنیسم به کل نگری معتقد بوده و جامعه را متشکل از یک سیستم کلی می داند که تمام انسانها را در بر گرفته و بر آنها تاثیر می گذارد. لذا هر تصمیمی در یک سازمان و دولت بر همه شوون و شرایط جامعه انسانی تاثیر می گذارد. در این رویکرد هرکس به عنوان یک کل در جامعه، به نوبه خود مسئول است (و حاکمیت به خاطر اینکه شرایط ارتکاب جرم را فراهم می کند، مسئول جرایم ارتكابی در جامعه است؛ چون اعمال انسان ها تحت تأثیر کلیت جامعه و تصمیم گیری گروه حاکم است).

به عبارتی، آنها جرم شناسی سنتی و مرسوم را به دلیل امتناع از بررسی جامعه به عنوان یک کل و در حقیقت به دلیل جدا در نظر گرفتن مردم از جامعه، نادیده گرفتن ساختار قدرت و بی- توجهی به جامعه شناسی حقوق، محکوم کرده اند (عبدالفتاح، ۸۸: ۱۳۷۷) در واقع این جرم شناسی، معتقد است که تحقیقات جرم شناسی های رسمی و کلاسیک، به طور عمده بر مجرمان و محیط های شخصی آنان و بیشتر بر جرایم خیابانی و یقه آبیها متمرکز بوده و از بررسی تاثیر قدرت، قانونگذاری، نهاد عدالت کیفری و نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه غافل مانده است (نجفی ابرند آبادی و هاشم بیگی، ۱۳۹۳: ۱۸) بنابراین علت شناسی از طریق بررسی جزئیات و ویژگی های شخصیتی و روانشناختی هر فرد و شرایط تربیتی و خانوادگی و جغرافیایی که در جرم شناسی سنتی و کلاسیک مطرح بود، در پست مدرن موضوعیت ندارد و بررسی عوامل جرم جدا از کلیت جامعه نیست.

جرم شناسی پست مدرن به مفاهیم عصر مدرن و روشننگری و سرشت جبری رفتار بزهکارانه با دیده شک می نگرد. در این رویکرد و به طور کلی در رویکردهای انتقادی، جرم چیزی نیست که به مشکل ساده ای بتوان آن را با ارجاع به آنچه که هست و یا نیست توصیف کرد، جرم یک رفتار ساده عنوان یک کل در جامعه، به نوبه خود مسئول است (و حاکمیت به خاطر اینکه شرایط ارتكاب جرم را فراهم می کند، مسئول جرایم ارتكابی در جامعه است؛ چون اعمال انسان ها تحت تأثیر کلیت جامعه و تصمیم گیری گروه حاکم است).

به عبارتی، آنها جرم شناسی سنتی و مرسوم را به دلیل امتناع از بررسی جامعه به عنوان یک کل و در حقیقت به دلیل جدا در نظر گرفتن مردم از جامعه، نادیده گرفتن ساختار قدرت و بی- توجهی به جامعه شناسی حقوق، محکوم کرده اند (عبدالفتاح، ۸۸: ۱۳۷۷) در واقع این جرم شناسی، معتقد است که تحقیقات جرم شناسی های رسمی و کلاسیک، به طور عمده بر مجرمان و محیط های شخصی آنان و بیشتر بر جرایم خیابانی و یقه آبیها متمرکز بوده و از بررسی تاثیر قدرت، قانونگذاری، نهاد عدالت کیفری و نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه غافل مانده است (نجفی ابرند آبادی و هاشم بیگی، ۱۳۹۳: ۱۸) بنابراین علت شناسی از طریق بررسی جزئیات و ویژگی های شخصیتی و روانشناختی هر فرد و شرایط تربیتی و خانوادگی و جغرافیایی که در جرم شناسی سنتی و کلاسیک مطرح بود، در پست مدرن موضوعیت ندارد و بررسی عوامل جرم جدا از کلیت جامعه نیست.

جرم شناسی پست مدرن به مفاهیم عصر مدرن و روشننگری و سرشت جبری رفتار بزهکارانه با دیده شک می نگرد. در این رویکرد و به طور کلی در رویکردهای انتقادی، جرم چیزی نیست که به مشکل ساده ای بتوان آن را با ارجاع به آنچه که هست و یا نیست توصیف کرد، جرم یک رفتار ساده اجازه میدهد تا به سلطه خود تداوم بخشد. در اطراف این قوانین دستگاهی قرار دارد که به حفظ پایه های قدرت کمک می کند. یعنی نهاد دادگاه جنایی که با به نمایش در آوردن محاکمات، که جامعه از طریق آن به بازسازی ارزشهای اساسی خود اقدام می کند، اساساً بر یک زبان مسلط تکیه دارد (بست، ۱۳۷۲: ۱۰۴). قانون سلاحی است که در عرصه اجتماع ریشه در خواست های متضاد و ادعاهای زورگویانه منافع یک گروه علیه گروه های دیگر دارد و به کار گرفته می شود، به عنوان مثال مدت ها در غرب قانون، پوششی برای بیان منافع مردان سیاه پوست بوده است (هیکس، ۱۳۹۱: ۳۰). به عبارتی، نظام عدالت کیفری و قانونگذاری به گونه ای تنظیم شده است

که گفتمان قدرت و سلطه گروه حاکم و صاحب منصبان را استمرار بخشد. جرم قبل از قانون وجود نداشته است و قانون کاشف جرم نیست بلکه واضع جرم است.

بدیهی است که اگر جرم قدرت انکار دیگران به وسیله قانون باشد در آن صورت این امکان وجود خواهد داشت که حکومت هر نوع قانونی وضع کرده و آنچه را که جرم می داند، در آن جای خواهد داد. آیا وجود یک قانون خاصی که مجازاتی را برای رفتار ویژه تحمیل می کند چنین رفتاری را خود به خود به جرم تبدیل می کند؟ آیا صرفاً تعیین مجازات کافی برای وصف مجرمانه دادن به اعمالی است که در غیر این صورت جرم تلقی نمی شدند؟ این جرم شناسان به تعریف جرم شناسی و حقوق کیفری کلاسیک از جرم ایراد می گیرند و می گویند تعریف جرم به فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است، صرفاً | یک تعریف فنی - حقوقی است و مفهومی را القا نمی کند. تعریف باید آنقدر معنادار باشد که اشخاص حقیقی و حقوقی هردو بتوانند بالقوه پاسخگو باشند. در این جرم شناسی به انواع مصونیتها مثل مصونیت رییس جمهور خرده گرفته می شود. آنان معتقدند دولت هم می تواند مجازات شود و این امر باید در تعریف جرم بیاید (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

هنری و میلووانویچ که از بنیانگذاران جرم شناسی پست مدرن هستند، جرم را در هر بستری به مثابه قدرت تحمیل درد و رنج تعریف می کنند. بنابراین قانون به تنهایی تعریف کننده جرم نیست بلکه خود جرم زاست. زیرا ایراد صدمه به افراد را در پرتو روابط قدرت کتمان می کند و حقوق جزا را از طریق اعمال قدرت خود بر دیگران آشکار می سازد. به ویژه در قلمرو فعالیت افرادی که اعمال آنان موجب نقض آزادی دیگران نیست، مانند جرم های اعتقادی و جرم های بی بزه دیده (دکسردی، ۱۳۹۲: ۹۱). آنان بر عنصر قدرت تأکید زیادی دارند و جرم را قدرت رد توانایی دیگران برای ایجاد تفاوت تلقی می کنند (هنر و میلووانویچ، ۱۹۹۶: ۱۱۶). به عقیده آنان، روابط نابرابر قدرت، که بر اساس ساختارهای متفاوت بنا شده است، تولید جرم می کند و جرم صدمه ای است ناشی از فعالیت مفرط مجرم در کسب قدرت و صدمه بر دیگران. به اعتقاد آنان، علت جرم چیزی جز بی احترامی به مردم نیست. مردم به روش های متعدد مورد بی احترامی واقع می شوند و حاکمیت از تبدیل شدن آنها به گروه های فعال اجتماعی جلوگیری می کند و همین امر تولید جرم می کند (هنر و میلووانویچ، ۲۰۰۰: ۵). جرم شناسان انتقادی به طور کلی، معتقدند که جرم عمدتاً یا ساخته و پرداخته می نظام تقنینی، قضایی و پلیسی است یا ریشه در نحوه حکمرانی و تقسیم و توزیع امکانات اجتماعی توسط نظام حاکم دارد. بنابراین، نظام کیفری، یعنی جرم انگاری، کیفر گذاری و عدالت کیفری باید بازنگری شود و این بازنگری باید از مرحله ی قانون گذاری، از جمله در حوزه کیفری آغاز شود نه از جرم یا پیشگیری از جرم (نجفی ابرند آبادی، ۹۲-۱۳۹۱: ۷).

از دیدگاه این جرم شناسان، تعریف رسمی جرم در جرم شناسی سنتی، بی طرف نیست؛ زیرا به جرم انگاری نقض حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی به رسمیت شناخته شده مردم در قوانین اساسی کشورها و منشور بین المللی حقوق بشر اشاره ای نمی کند و تکلیفی در این زمینه برای قانون گذاران تعریف نمی نماید. بدین ترتیب جرم از نظر آنها، نقض حقوق انسانی است که از نظر سیاسی توسط Cti دولت ها پذیرفته، تعریف و تعیین شده باشد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۶) و همان گونه که حاکمیت، جرایم علیه گروه حاکم و جرایم سیاسی را مجازات می کند، باید با جرایم علیه ملت و جرایم علیه حقوق شهروندی و کرامت انسان ها نیز برخورد کند.

ایراد دیگری که از دیدگاه جرم شناسان پست مدرن بر تعریف قانونی جرم وارد است، این است که تعریف قانونی جرم توضیح نمی دهد که چرا انواع خاصی از رفتارها جرم تلقی شده و باید مجازات شوند در حالی که اشکال دیگر رفتارهای مشابه، غیرمجرمانه تلقی می شوند. این دسته از جرم شناسان می گویند تعریف رفتار خاص به عنوان جرم همواره اعمال قدرت توسط جمعیتها و گروه هایی است که اختیار و ابزار استفاده از قانون برای حمایت از منافع خودشان و تحمیل ارزشها و ایده های خودشان را بر جامعه دارند (عبدالفتاح، ۱۳۸۱: ۱۴۷). هر جا که قانون وجود دارد جرم نیز وجود دارد؛ زیرا ساده ترین تعریف جرم عبارت است از هر شیوه رفتاری که قانون آن را نقض می کند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۵۲). پشت این وصف مجرمانه (جرم انگاری یک عمل) هیچ چیز محکم و جدی وجود ندارد بلکه صرفاً یک عمل مادی در میان سایر اعمال انسان است. بدین سان هر فرهنگ، نظام کیفری خاص خود را دارد (گسن، ۱۳۷۹: ۵). بنابراین در جوامع ارگانیک که تکرر فرهنگ ها و اخلاقیات حاکم است، نباید کسی یا گروهی عقاید و هنجارهای اخلاقی خود را بر دیگران تحمیل کند و قانون و قاعده واحدی برای گروه ها و فرهنگ های مختلف نمی تواند وجود داشته باشد.

از نظر میشل فوکو، که یکی دیگر از فیلسوفان و بنیان گذاران جرم شناسی پست مدرن است، کردارهای شکاف انداز قانونی از طریق ایجاد تمایز میان افراد و جدا کردن آنها از یکدیگر بر مبنای تفاوت هایی نظیر بهنجار و نابهنجار، عاقل و دیوانه، مجاز و ممنوع، افراد را به ابژه (موضوع و هدف) تبدیل می کند. در نتیجه ی به کار بستن این کردارهای شکاف انداز است که مردم به دسته هایی از قبیل دیوانگان و زندانیان و بیماران روانی تقسیم می شوند. این تقسیم بندی برای آنها هویتی درست می کند که خود را در آینه آن ادراک می کنند و دیگران هم به همین روش آنها را درک می کنند (استنگروم و گاروی، ۱۳۸۹: ۱۵۳). همانطور که ملاحظه می شود، نظریه فوکو با نظریه جرم شناسان

واکنش اجتماعی به ویژه جرم شناسی تعامل گرا و برچسب زنی همخوانی دارد. وی حتی هدف جرم شناسی را اعمال قدرت و وسیله ای برای بهنجارسازی افرادی میداند که از نظر قدرت حاکم، ناپهناجر شناخته شده اند.

به نظر فوکو قانون به نفع عده ای و علیه عده دیگر نوشته شده و با زبان طبقه فرادست مطابق است که موجب ابهام برای طبقه فرودست می شود و در دادگاه، یک طبقه حاکم اجتماعی و نه کل جامعه به قضاوت می نشیند. فوکو با تاکید بر عنصر قدرت، هدف قانونگذاری را اعمال قدرت دانسته و می گوید این قدرت تنها در اختیار گروه محدودی است که از بالا بر گروه کثیری از جامعه تحمیل میشود و می خواهد حرف خودش را بر کرسی بنشاند.

به عقیده پست مدرنیست ها، زمانی که طبقه گرایی، تبعیض جنسیتی و نژادپرستی به صورت نهادینه در آمده و سامان مند و ساختارمند می شوند، به تاریخ های اجتماعی و اولویت های جاری مسلم و بدیهی تبدیل گردیده و نهادهای دولتی از جمله قانون را می سازند، سیاست ها و فعالیت های در دست را تغذیه می کنند و برای تبعیض های میان فردی، مشروعیت فراهم می آورند. از خلال همین فرایندهای نهادینه سازی است که روابط سلطه و انقیاد اهمیتی ساختاری می یابند (اسکارتون و چادویک، ۱۹۹۱: ۱۶۸).

علاوه بر عنصر قدرت، ذهنیت باوری به جای عینی گرایی نقش مهمی در تبیین جرم از دیدگاه پست مدرنیستها ایفا می کنند. طبق نگرش مدرنیسم، زبان و واژگان باید برای رسیدن به معنی حقیقی تفسیر شوند. اما در رویکرد پست مدرنیسم، تفسیر و بررسی به واقعیت ختم نمی شود. چون ما نمی توانیم به بیرون زبان دست پیدا کنیم و نباید آن را به دلخواه خود تفسیر کنیم و به آن معنی ببخشیم. زبان یک نظام خودارجاع و درونی است و نمی توان از بیرون به آن دسترسی پیدا کرد (هیکس، ۲۱۰: ۱۳۹۱). لذا نباید قوانین را تفسیر کرد. این امر بدان معناست که هیچ حقیقت عینی در کار نیست و آنچه هست، چیزی جز شیوه های متفاوت سخن گفتن درباره حیات اجتماعی و شرح و تفسیر آن نیست (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۰۷). به عبارتی دیگر، مفاهیم اخلاقی وجود و واقعیت خارجی ندارند و نمی توان خوب یا بد را در عالم واقع، به طور عینی نشان داد و شناخت. پس معنی ها و تفسیرهایی که در مورد رفتارها اعمال می کنیم و آنها را جرم می دانیم، صرفا ساخته های ذهنی ما هستند که در عالم بیرون واقعیت ندارند و انتزاعی هستند و هیچ وقت نمی توانند حقیقت را بیان کنند.

به نظر ویتگنشتاین فقط بازی های زبانی مختلفی وجود دارد که براساس آن به برخی پدیده ها صرفا با واژگان و زبان، معنایی را نسبت می دهیم. این موضوع بدین معناست که چیزی به نام جرم طبیعی وجود ندارد (کورریسیون، ۱۹۹۵: ۱۶). و هر زمان که یک بازی زبانی بر بازی زبانی دیگر غلبه و تسلط پیدا کند، شاهد بی عدالتی و ظلم خواهیم بود. نظام های زبانی همواره به گونه ای تنظیم می شوند که از گروه ها و ایده های خاصی حمایت کنند و در واقع ابزاری برای به حاشیه راندن دیگر گروه ها هستند.

نکته مهم دیگر از دیدگاه جرم شناسی پست مدرن در تبیین جرم، تأثیر و تسلط گفتمان و زبان بر ارتکاب جرم است. در این رویکرد، زبان به عنوان یک عامل مهم در ارتکاب جرم محسوب می شود. در پاره ای از وضعیت های ستیزه جویانه هنگامی که زبان به عنوان میانجی ارتباط میان افراد دخالت نمی کند یا نمی تواند دخالت کند، در این صورت گرایش به استفاده از رفتار عملی پدید می آید. زیرا هنگامی که زبان باز می ماند، افراد به حرکت دست می زنند. جایی که سخن منع، قطع یا بیگانه شده باشد حرکت آغاز می شود. قتل، به عنوان حرکتی که ناگهان فرد را در اردوگاه رانده شدگان می اندازد، هنگامی صورت می گیرد که ارتباط کلامی امکان پذیر نبوده یا دیگر امکان پذیر نباشد. وقوع قتل، شکست نهایی سخن را اعلام می دارد. این رفتار می تواند نشانه و علامتی باشد که از خودبیگانگی برخی افراد و همچنین از خودبیگانگی یک گروه اجتماعی چون پرولتاریا را نشان می دهد. این اقدام نقطه گسستی است بر سلطه ی شدیدی که توسط ارگانیسم اجتماعی بر کل یک گروه اعمال می گردد و به صورت خشونت آشکار می شود (بست، ۱۳۷۳: ۱۰۲-۱۰۱). و در واقع دیدگاه پست مدرن، علت جرم را پدیده های نهفته در خود سلطه زبانی، نظام سلطه و تسلط گفتمان غالب، منع و قطع گفتمان های دیگر و بیگانه و گفتمان های غیرغالب و غیرخودی می داند. به عقیده آنها نظام سلطه و گفتمان های غالب به شکل های گوناگون به جرم انگاری سخن، اندیشه و رفتاری می پردازد که در برابر گفتمان جاری ایستادگی کرده و آن را نامشروع میداند یا با آن مخالفت می کند. راه حل این معضل نیز به نظر این اندیشمندان، ایجاد گفتمان های جانشین است که نفوذ زبان های مسلط را خنثی کند، یعنی زبان هایی که زندگی جمعیت های مبتلا شده به احساس بیگانگی (به ویژه اقلیتهای قومی، بومیان، زنان و...) را نظم دهد و انتظام بخشد و جایگزین کردن گفتمان ناسالم با یکی از گفتمان های صلح طلب و فراگیر، راه حل مهم پیشگیری از جرم است. بدین ترتیب این دیدگاه، وظیفه خود را در دو امر زیر می داند:

نخست پرده برداشتن از شیوه های متفاوت واژگان سازی و ساخت بندی واژه ها و عناصر زبانی در قلمرو عدالت جزایی و سپس فراهم آوردن مجال بیان برای دیدگاه های افرادی که تاکنون گفتمانهای مسلط قانون، آنها را ساکت کرده است (وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۴۱۰).

۴- نظریه های جامعه شناختی نسبت به شکل گیری ذهنیت مجرمانه

از نظر جامعه شناختی می توان شکلگیری یک ذهنیت مجرمانه را حاصل از تاثیر محیط و اجتماع دانست و با توجه به اینکه فرد در جامعه زندگی میکند و از محیط اطراف خود تاثیر می پذیرد و در نهایت منجر به کجروی ها و شکل گیری یک ذهنیت مجرمانه می شود. هرچند جامعه شناسان به آنچه روانکاوان، روان پزشکان و زیست شناسان در مورد علل کجروی می گویند آگاهی دارند ولی در واقع این یک عمل اجتماعی می باشد. توجیه اجتماعی کجروی بابتی هم در فضای جامعه ای که عمل انحرافی در آن به وقوع پیوسته و هم در چهارچوب روابط متقابل اجتماعی صورت گیرد. نظریات جامعه شناسی در سه سطح قابل بررسی و نین هستند؛ سطح کلان (دور کیم)، سطح متوسط (مرتون و سطح خرد (مانند روانشناسان اجتماعی). در میان نظریات جامعه شناسی جرم، دیدگاه های دور کیم در کتاب قواعد روش جامعه شناسی اهمیت زیادی دارد. دور کیم تصور جامعه ای عاری از جرم را محال می داند. بنابراین آن را امری بهنجار تلقی می کند و برخلاف تصور رایج، مجرم را فردی خارجی و عنصری ناسازگار نمی داند. دور کیم برای اولین بار مفهوم بی هنجاری را برای توضیح وضعیتی به کار برد که در آن جوامع امروزی معیارها و هنجارهای سنتی را بی آن که با هنجارهای جدیدی جایگزین شوند، تضعیف می کند (ویندیک، فریت و دل، ۲۰۰۴: ۸۹). نظریه مرتون به نظریه فشار نیز معروف می باشد. استدلال مرتون در این است که او ما انحراف را در درون فرهنگی و ساختار اجتماعی جستجو می کند، نه در شکست های افراد منحرف. به اعتقاد مرتون بعضی جوامع از طریق شکاف و نارسایی بین اهداف مقبول خود و روش های مقبول رسیدن به آن اهداف، فشار عظیمی را بر مردم وارد می کند و آنها را به جای همنوایی وادار به کجروی می نماید. به نظر او مردم به پنج طریق مختلف به این حالت اختلال در تعادل و توازن اجتماعی، عکس العمل نشان خواهند داد.

۴-۱- هم نوایی

هم نوایی وقتی رخ می دهد که مردم هم اهداف مقبول و هم وسایل مقبول رسیدن به آن اهداف را بپذیرند در این صورت شخص هم نوا کسی است که آرزوی موفقیت و پولدار شدن دارد، اما برای رسیدن به آن سخت کار می کند، پس انداز می کند و اگر موفق نشود زندگی فقیرانه را به زندگی که با کجروی و انحراف ساخته می شود ترجیح می دهد (جعفری، سید زاده، ۱۳۹۱: ص ۲۵).

۴-۲- نوآوری

وقتی فقط اهداف یعنی نیازهای منبعث از جامعه پذیرفته شوند، اما نه امکانات و طرق دستیابی به آن، در آن صورت، مرتون آنرا نوآوری می نامد. مثلاً یک شخص دوست دارد که در یک جامعه به موهات مادی خانه مجلل، اتومبیل شیک، احترام اجتماعی و... با دست یابد، اما طرق معمول تلاش و کوشش فردی، براساس روش های موجود و مشروع در جامعه (مثلاً کوشش در جهت تحصیل علم و از آن طریق ارتقاء با ابداع روش های تولیدی و...) را برای دستیابی به اهدافش مناسب نمی بیند. بعنوان مثال فردی که بخاطر اینکه اموال یا ثروتی کسب کنند دست به سرقت و دزدی می زند (عباچی، ۱۳۹۲: ص ۷۹).

۴-۳- عادت گرایی با رعایت عادات و رسوم

در جایی که ابزار و امکانات پذیرفته می شوند، اما نه اهداف فرهنگی، مرتون آن رفتار را پیروی و رعایت عادات و رسوم می نامد. در این مورد عموماً به رفتار افراد بوروکرات اشاره می شود و یا کسانی که در قالب های کلیشه ای تمام کوشش خود را به عمل می آورند که ذره ای ریسک نکنند و قوانین را بدون درک محتوای آن در جزئیات عمل نمایند بعنوان مثال وقتی یک شخص در یک مجلس ختم شرکت می کند، اما به اعتقادی به دین دارد و نه به گفته های ک شی و روحانی (Hope, 2008, p 14)

۵- نظریه های روانشناختی ذهنیت مجرمانه

در این باره می توان گفت ذهنیت مجرمانه حاصل مراحل اجتماعی مختلفی است که در طول زندگی یک فرد نمود پیدا می کند. بسیاری از جرم شناسان که از دیدگاه روانشناختی کجروی را مطالعه کرده اند، معتقدند که جرم ناشی از عدم تعادل روانی اشخاص به معنای عام کلمه است، که شامل اختلالات روانی، آسیب های مغزی، مشکلات روحی، شخصیتی و هوشی افراد است. آنان، با تاکید بر فشارهای درونی جرم را پیامد شیمیایی، عصبی، ژنتیکی، شخصیتی، هوشی، با ویژگی های ذهنی میدانند (حسینی نشار، فیوضات، ۱۳۹۰: ص ۴۵). فروید ثمن انسان را به سه دسته تقسیم می کند. بدین معنا که، خود آگاهی را بعنوان خود باز تعریف نمود و ناخود آگاه را به نهاد و فراخود تقسیم کرد نهاد واژه ای ست که برای توصیف منبع گسترده ای از رانش های زیست شناسانه و روانشناسانه به کار گرفته شده است؛ نهاد غریزی یا به قول فروید پدر با میل جنسی (اصل لذت انسان است که تمامی انگیزش هایی رفتاری فرد را تبیین می کند. نهاد برای همیشه ناخود آگاه است

و تنها نسبت به آنچه فروید اصل لذت می نامد، واکنش نشان میدهد اگر احساس کند کاری خوب است، آن را انجام میدهد معن برتر با فرا خود نیازمندی هایی را که از تجربه اجتماعی فرد در یک محیط فرهنگی ویژه سرچشمه می گیرد، منعک می کند منظور از تجربیات

اجتماعی، وجدان اخلاقی فرد است که در تعامل با دیگران شکل می گیرد به اعتقاد فروید کجروی ناشی از درست شکل نگرفتن فرا خود انسانهاست یا نتوانسته کنترل را به خوبی انجام دهد. سرانجام خود ظرفیت فکری و عقلانی است که تا حدی مستقل از جامعه شکل می گیرد با در وجود انسان وجود دارد و انسان را از رفتارهای نامناسب به شکل محدود دور می کند (ولد و همکاران، ۱۳۸۰: ص ۳۵) براساس تحقیقات روان پزشکان امریکا (۱۹۹۴) ویژگی اصلی اختلال شخصیتی جامعه ستیز، یک الگوی فراگیر رعایت نکردن و نقض حقوق دیگران است که در دوران کودکی یا اوایل دوران نوجوانی شروع شده، در دوره بزرگسالی فعال می شود. هنگامی که دست کم سه مورد از شش خصیصه زیر وجود داشته باشد، اختلال شخصیتی جامعه نیز ممکن است مطرح گردد. انقض پی در پی قانون که زمینه ای است برای دستگیری ۲- دروغگویی پیاپی، با فریب دادن دیگران به خاطر سود شخصی ۳- بی اختیاری با ناتوانی در برنامه ریزی پیشاپیش ۴- نزاع فیزیکی مکرر با ضرب و شتم ۵ ناتوانی مکرر در الگوهای رفتاری هماهنگ ۶- نبود پشیمانی

نتیجه گیری

جرم ساخته ی ذهن انسان است و ذهن انسان نیز تاثیر محیط، جامعه، فقر و انگیزه های منفی و بسیاری است که می تواند پیش زمینه شکلگیری یک ذهنیت مجرمانه باشد. همانگونه در مباحث فوق نیز بیان شد مسئله روانشناختی جرم را نمیتوان از نظر دور داشت چرا که اولین عناصر جرم در ذهن شکل میگیرد و بدون دخالت ذهن جرم معنی ندارد. همانگونه که در قانون مجازات اسلامی یکی از عناصر جرم عنصر روانی جرم می باشد که بدون آن ارتکاب جرم ناقص است. بر اساس نظریه های جامعه شناختی و روانشناختی که در فوق مورد بررسی قرار گرفت باید گفت بیشتر دلایل شکل گیری ذهنیت مجرمانه تحت تاثیر عوامل روانشناختی و جامعه شناختی می باشد، تحت این عنوان که ذهن منعکس کننده ی یک جامعه می باشد چرا که در آن جامعه رشد می کند و راه خود را انتخاب می کند. نظریه های فراوانی پیرامون تشکیل ذهنیت مجرمانه وجود دارد که با بررسی برخی از آن ها می توان گفت بیشترین ترین تاثیر را جامعه ای با سیستم مدیریت ضعیف در پیشگیری از عوامل جرم زا و عدم توجه به اصل فایده انگاری مجازات ها در شکلگیری یک ذهنیت مجرمانه دارد.

منابع و مأخذ

کتب

- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، حمید (۱۳۹۳)، دانشنامه جرم شناسی، چاپ سوم، تهران: نشر گنج دانش
- بست ژان میشل (۱۳۷۲)، جامعه شناسی جنایت، ترجمه فریدون وحید، چاپ اول، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
- هیکس، استیون (۱۳۹۱)، توضیح پست مدرنیسم، شک آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، ترجمه خاطره سهرابی و فرزانه احسانی، چاپ اول، تهران: نشر پژواک
- دکسردی، والتر اس (۱۳۹۲)، جرم شناسی انتقادی معاصر، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی و حمیدرضا دانش ناری، تهران: انتشارات دادگستر
- استنگروم، جرمی، گاروی، جیمز (۱۳۸۹)، فیلسوفان بزرگ از سقراط تا فوکو، ترجمه ابوالفضل توکلی شاندیز، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- ویلیامز و دیگران (۱۳۸۳)، نظریه های جرم شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، و تهران: نشر میزان
- جوان جعفری، عبدالرضا، سید زاده، سید مهدی، (۱۳۹۱)، رهنمودهای عملی پیشگیری از جرم. تهران: نشر میزان،

مقالات

- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، گلدوزیان، حسین، (۱۳۹۷) جرم شناسی پست مدرن و رویکرد آن به جرم و علت شناسی جنایی، پژوهش حقوق کیفری، سال ششم، شماره بیست و سوم،
- میر محمد صادقی، حسین؛ محمدخانی، عباس؛ (۱۳۹۲) بررسی نیت مجرمانه در حقوق کیفری ایران با تاکید بر ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی، وزارت علوم، شماره ۱۳،
- ابراهیمی، فرخنده؛ اسماعیلی، مهدی؛ عوامل روانشناختی و جامعه شناختی در کاهش پیشگیری از وقوع جرم،
- میر محمد صادقی، حسین؛ محمدخانی، عباس؛ (۱۳۹۲) بررسی نیت مجرمانه در حقوق کیفری ایران با تاکید بر ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی، علمی-پژوهشی (وزارت علوم)، شماره ۱۳،
- عبدالفتاح، عزت (۱۳۸۱)، «جرم چیست و معیارهای جرم انگاری کدام است؟»، ترجمه اسمعیل رحیمی نژاد، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۴۱، ص ۱۶۰-۱۳۶.
- گسن، ریموند (۱۳۷۹)، «آیا جرم وجود دارد؟»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجله و تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۱۰۲-۶۱
- عبدالفتاح، عزت (۱۳۷۷)، «آینده جرم شناسی و جرم شناسی آینده»، ترجمه و توضیح اسمعیل رحیمی نژاد، نامه مفید، شماره چهاردهم، ص ۱۰۰-۶۵
- عباچی، مریم (۱۳۹۲)، مبانی و مقدمات تدیون برنامه ملی پیشگیری از جرم در ایران، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، شماره نهم

منابع خارجی

- Henry, S & Milovanovic, D. (1996), Constitutive Criminology Beyond Activate postmodernism, Sage publication. Go to Settin
- Bak, A. (1999), Constitutive criminology: An Introduction To The Core Concepts, in: Constitutive Criminology At work application to crime and Justice, (eds) Henry, Stuart, Milovanovic, Dragan, Published by State university of New York press.
- Dine, Janet, James Gobert, (2010) William Wilson, Cases & Materials on Criminal Law, Sixth edition, London, Oxford University Press,.
- Allen, Michael J., (1997) Textbook on Criminal Law, Fourth edition, Blackstone Press Limited,
- Simister and Sullivan, (2010) Criminal Law; Theory and Doctorine, Fourth edition, Oxford and Portland, Oregon, Hart Publishing,.
- Capowich. George et al (2001) General Strain theory, situational anger, and social networks as assessment of conditioning influences, jorial of criminal justice, vol 29.
- Hope, T., Shaw, M. (2008), Communities and Crime Reduction, London, Hmso